

شب عاشورا چه گذشت؟

همین که شب عاشورا نزدیک شد حضرت امام حسین علیه السلام اصحاب خود را جمع کرد.



همین که شب عاشورا نزدیک شد حضرت امام حسین علیه السلام اصحاب خود را جمع کرد.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که من در آن وقت مریض بودم با آن حال نزدیک شدم و گوش فرا داشتم تا پدرم چه می‌فرماید، شنیدم که با اصحاب خود گفت:

اثنی علی الله اَحْسَنَ التَّاءِ تا آخر خطبه که حاصلش به فارسی اینست: ثنا می‌کنم خداوند خود را به نیکوتر ثناها و حمد می‌کنم او را بر شدت و رخاء، ای پروردگار من سپاس می‌گذارم ترا بر اینکه ما را به تشریف نبوت تکریم فرمودی، و قرآن را تعلیم ما نمودی، و به معضلات دین ما را دانا کردی، و ما را گوش شنوا و دیده بینا و دل دانا عطا کردی، پس بگردان ما را از شکرگزاران خود.

پس فرمود: اما بعد، همانا من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی‌دانم و اهل بیته از اهل بیت خود نیکوتر ندانم، خداوند شما را جزای خیر دهد و الحال آگاه باشید که من گمان دیگر در حق این جماعت داشتم و ایشان را در طریق اطاعت و متابعت خود پنداشتم اکنون آن خیال دیگر گونه صورت بست لاجرم بیعت خود را از شما برداشتم و شما را به اختیار خود گذاشتم تا بهر جانب که خواهید کوچ دهید و اکنون پرده شب شما را فرو گرفته شب را مطیه رهوار خود قرار دهید و بهر سو که خواهید بروید چه این جماعت مرا می‌جویند چون به من دست یابند بغیر من نپزدازند.

چون آن جناب سخن بدینجا رسانید برادران و فرزندان و برادرزادگان و فرزندان عبدالله جعفر عرض کردند: برای چه این کار کنیم آیابرای آنکه بعد از تو زندگی کنیم؟ خداوند هرگز نگذارد که ما اینکار ناشایسته را دیدار کنیم.

و اول کسی که به این کلام ابتدا کرد عباس بن علی علیه السلام بود پس از آن سایرین متابعت او کردند و بدین منوال سخن گفتند.

پس آن حضرت رو کرد به فرزندان عقیل و فرمود که شهادت مسلم بن عقیل شما را کافی است زیاده بر این مصیبت مجوئید من شما را رخصت دادم هر کجا خواهید بروید. عرض کردند سبحان الله مردم با ما چه گویند و ما به جواب چه بگوئیم؟ بگوئیم دست از بزرگ و سید و پسرعم خود برداشتیم و او را در میان دشمن گذاشتیم بی‌آنکه تیر و نیزه و شمشیری در نصرت او بکار بریم، نه بخدا سوگند ما چنین کار ناشایسته نخواهیم کرد بلکه جان و مال و اهل و عیال خود را در راه تو فدا کنیم و با دشمن تو قتال کنیم تا بر ما همان آید که بر شما آید، خداوند قبیح کند زندگانی را که بعد از تو خواهیم.

این وقت مسلم بن عوسجه برخاست و عرض کرد یابن رسول الله آیا ما آن کس باشیم که دست از تو بازداریم پس به کدام حجت در نزد حق تعالی ادای حق ترا عذر بخواهیم، لاوالله من از خدمت شما جدا نشوم تا نیزه خود را در سینه‌های دشمنان تو فرو برم و تا دسته شمشیر در دست من باشد اندام اعدا را مضروب سازم و اگر مرا سلاح جنگ نباشد به سنگ با ایشان محاربه خواهم کرد، سوگند با خدای که ما دست از یاری تو بر نمی‌داریم تا خداوند بداند که ما حرمت پیغمبر را در حق تو رعایت نمودیم به خدا سوگند که من در مقام یاری تو به مرتبه‌ای می‌باشم که اگر بدانم کشته می‌شوم آنگاه مرا زنده کنند و بکشند و بسوزانند و خاکستر مرا بر باد دهند و این کردار را هفتاد مرتبه با من بجای آورند هرگز از تو جدا نخواهم شد تا گاهی که مرگ را در خدمت تو ملاقات کنم، و چگونه این خدمت را به انجام نرسانم و حال آنکه یک شهادت بیش نیست و پس از مرگ آن کرامت جاودانه و سعادت ابدیه است.

پس زهیر بن قین برخاست و عرضه داشت به خدا سوگند که من دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم پس کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در ازای آن خدای متعال دور گرداند شهادت را از جان تو و جان این جوانان اهل بیت تو و هر یک از اصحاب آن جناب بدین منوال شبیه به یکدیگر با آن حضرت سخن می‌گفتند و زبان حال هر یک از ایشان این بود:

مملوک این جنابم و محتاج این درم
این مهر بر که افکنم آندل کجا برم

شاهای من اربعرش رسانم سریرفضل
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

پس حضرت همگی را دعای خیر فرمود.

و علامه مجلسی ره نقل کرده که در آن وقت جاهای ایشان را در بهشت به ایشان نمود و حور و قصور و نعیم خود را مشاهده کردند و بر یقین ایشان بیفزود و از این جهت احساس الم نیزه و شمشیر و تیز نمی‌کردند و در تقدیم شهادت تعجیل می‌نمودند.

و سید بن طاوس روایت کرده که در این وقت محمد بن بشیر الحضرمی را خبر دادند که پسرش را در سرحد مملکت ری اسیر گرفتند، گفت عوض جان او و جان خود را از آفریننده جانها می‌گیرم و من دوست ندارم که او را اسیر کنند و من پس از او زنده و باقی بمانم. چون حضرت کلام او را شنید فرمود خدا ترا رحمت کند من بیعت خویش را از تو برداشتم برو و فرزند خود را از اسیری برهان، محمد گفت مرا جانوران درنده زنده بردردند و طعمه خود کنند اگر از خدمت تو دور شوم پس حضرت فرمود: ای جامه‌های برد را بده به فرزندت تا اعانت جوید به آنها در رهنیدن برادرش، یعنی فدیة برادر خود کند، پس پنج جامه برد او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت.

شیخ مفید ره فرموده که آن حضرت پس از مکالمه با اصحاب به خیمه خود انتقال فرمود و جناب علی بن الحسین علیهما السلام حدیث کرده: در آن شبی که پدرم در صباح آن شهید شد من به حالت مرض نشسته بودم و عمه‌ام زینب پرستاری من می‌کرد که ناگاه دیدم پدرم کناره گرفت و به خیمه خود رفت و با آن جناب ود جون آزاد کرده ابوذر و شمشیر آن حضرت را اصلاح می‌نمود و پدرم این اشعار را قرائت می‌فرمود:

كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصْلِ
وَالدَّهْرِ لَا يَتَّقِعُ بِالْبَدِيلِ
وَ كُلِّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ

يَا دَهْرُ أَفَ لَكَ مِنْ حَلِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

چون من این اشعار محنت آثار را از آن حضرت شنیدم دانستم که بلیه نازل شده است و آن سرور تن به شهادت داده است به این سبب گریه در گلوی من گرفت و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نکردم و لکن عمه‌ام زینب چون این کلمات شنید خویشتن داری نتوانست، چه زنها را حالت رقت و جزع بیشتر است، پس برخاست و بیخودانه جانب آن حضرت شتافت و گفت واثکلاهی کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانی از من بیرداختی، این وقت زمانی را ماند که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند، چه ای برادر تو جانشین گذشتگانی و فریادرس بقیه آنهایی حضرت به جانب او نظر کرد و فرمود ای خواهر نگران باش که شیطان حلم ترا نرباید و اشک در چشمهای مبارکش بگشت و به این مثل عرب تمثیل جست لَوْ تُرِكَ الْقَطَانَامُ.

یعنی اگر صیاد مرغ قطا را به حال خود گذاشتی آن حیوان در آشیانه خود شاد بختی، زینت خاتون سلام الله علیها گفت:

یا ویلتاه که این بیشتر دل ما را مجروح می‌گرداند که راه چاره از تو منقطع گردیده و به ضرورت شربت ناگوار مرگ می‌نوشی و ما را غریب و بیگس و تنها در میان اهل نفاق و شقاق می‌گذاری، پس لطمه بر صورت خود زد و دست بر گریبان خود را چاک نمود و بر روی افتاد و غش کرد. پس حضرت به سوی او برخاست و آب به صورت او بپاشید تا بهوش آمد پس او را به این کلمات تسلیم داد فرمود ای خواهر پرهیز از خدا و شکیبائی کن به صبر، و بدانکه اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان باقی نمی‌مانند و هر چیزی در معرض هلاکت است جز ذات خداوندی که خلق فرموده به قدرت خلاق را و بر می‌انگیزاند و زنده می‌گرداند ایشان را و اوست فرد یگانه. جد و پدر و مادر و برادر من بهتر از من بودند و هر یک از دنیا را وداع نمودند، و از برای من و برای هر مسلمی است که اقتدا و تأسی کند بر رسول خدا (ص: 171) و به امثال این حکایات زینب را تسلی داد پس از آن فرمود ای خواهر من ترا قسم می‌دهم و باید به قسم من عمل کنی، وقتی که من کشته شوم گریبان در مرگ من چاک مزن و چهره خویش را بناخن مخراشی و از برای شهادت من بویل و ثبور فریاد نکنی، پس حضرت سجاد علیه السلام فرمود پدرم عمه‌ام را آورد در نزد من نشانید انتهی.

و روایت شده که حضرت امام حسین علیه السلام در آن شب فرمود که خیمه‌های حرم را متصل به یکدیگر برپا کردند و بر دور آنها خندقی حفر کردند و از هیزم پر نمودند که جنگ از یک طرف باشد و حضرت علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو بسازید و غسل کنید و جامه‌های خود را بشوئید که کفنه‌ای شما خواهد بود، و تمام آن شب را به عبادت و دعا و تلاوت و تضرع و مناجات بسر آوردند و صدای تلاوت و عبادت از عسکر سعادت اثر آن نور دیده خیر البشر بلند بود.

